

مهندسی که در آستانه فتح خرمشهر آسمانی شد



به طور قطع به شما می‌گویم؛ آن شب حاج محمود رفته بود بیرون سنگر خودش، یکی از زخمی‌های جامانده از ستون نیروهای گردان مسلم را که مدام از درد ناله می‌کرد، به عقب بیاورد، که موشک کاتیوشای دشمن کنار او به زمین اصابت کرد و درجا شهید شد.

به طور قطع به شما می‌گویم؛ آن شب حاج محمود رفته بود بیرون سنگر خودش، یکی از زخمی‌های جامانده از ستون نیروهای گردان مسلم را که مدام از درد ناله می‌کرد، به عقب بیاورد، که موشک کاتیوشای دشمن کنار او به زمین اصابت کرد و درجا شهید شد.

به گزارش خبرنگار حماسه و مقاومت باشگاه خبری فارس «توانا«؛ در لحظاتی که نیروهای عمل‌کننده نیاز به دریافت رهنمودها و تشویق‌های شهبازی از پشت بی‌سیم برای استمرار پیشروی داشتند، سکوت عجیبی بر ارتباط رادیویی فرماندهی محور سلمان با گردان‌های تحت امر آن، حاکم شده بود. اما به راستی چه اتفاقی افتاده بود؟

روایت فرماندهان جعفر جهروتی‌زاده، حسین همدانی و حاج احمد متوسلیان را از فرمانده شهید «محمود شهبازی« به نقل از کتاب «بهار« مرور می‌کنیم:

* برادر شهبازی شهید شد!

جعفر جهروتی‌زاده، فرمانده واحد تخریب تیپ 27 محمد رسول‌الله (ص) در توصیف لحظات شهادت شهید شهبازی می‌گوید: شب دوم خرداد 1361 طبق دستور «حاج احمد متوسلیان«؛ تعدادی نیرو در اختیار من گذاشته شد تا در صورت مقاومت دشمن در هر یک از دو محور عملیاتی تحت امر قرارگاه فرعی «نصر«؛ بتوانیم از این نیروها برای شکستن خط استفاده کنیم.

حالا به قول آدم‌های معقول، عقربه‌های ساعت، یک بامداد یکشنبه دوم خرداد 1361 را نشان می‌داد که از طریق مکالمات بی‌سیم، صدای حاج محمود شهبازی را می‌شنیدم که به فرماندهان گردان‌های عمل‌کننده، دستور پیشروی و محاصره خط دشمن را می‌داد. صحبت‌هایش روحیه‌بخش و امیدآفرین بود. مدام با آیات و احادیثی که پشت بی‌سیم قرائت می‌کرد، نیروها را تشویق به مقاومت می‌کرد.

در آن شرایطی که دشمن دیوانه‌وار از طریق توپ‌های ضدهوایی مستقر بر روی سیل‌بند عرایض کل مسیرهای عبوری نیروهای ما را زیر آتش درو گرفته بود، تنها چیزی که باعث می‌شد تا هم‌چنان پیش برویم و از دشمن نهراسیم، همین رجزخوانی‌های باشکوه حاج محمود شهبازی از پشت بی‌سیم فرماندهی محور سلمان بود.

وضعیت عملیات به مرحله‌ای رسیده بود که حاج محمود ترجیح داد تا هدایت نیروها را مستقیماً و از طریق حضور در صحنه‌ی نبرد ادامه بدهد. ساعت یک یا دو بامداد دوم خرداد 1361 بود، من در فاصله کوتاهی با سنگر حاج محمود در حال حرکت بودم که اول صدای انفجار یک موشک کاتیوشا را شنیدم. بعد از این که گرد و غبار ناشی از این شلیک دشمن فرو نشست، دیدم یکی از بچه‌ها به سر و صورت خودش می‌زند و با فریاد می‌گوید: ای وای؛ برادر شهبازی شهید شد!

برگشتم به سمت حاج محمود، دیدم به پهلو، روی زمین افتاده و حرکتی نمی‌کند، یک لحظه خواستم بروم و جسد گرم او را در آغوش بگیرم، اما... خیلی زود یادم آمد که به دستور حاج احمد، بنده مسئولیت تعدادی از نیروهای ویژه را برعهده دارم که وظیفه آن‌ها در این عملیات، با دیگر نیروها متفاوت است. این شد که برگشتم پیش آن بچه‌ها و حرکت خودمان را به سمت نهر خین ادامه دادیم.«

* کاش در کنار محمود می‌ماندم

حسین همدانی، از جریان شهادت مهندس محمود شهبازی، فرمانده محور عملیاتی سلمان قرارگاه فرعی «نصر«؛ در نخستین لحظات آغاز مرحله پایانی نبرد «الی بیت المقدس«؛ این‌گونه روایت کرده است:

«آن شب، قدری که از حضورم در قرارگاه «نصر«؛ و در کنار حاج همت گذشت، حوصله‌ام عجیب سر رفت. آن‌جا، هر کسی به کاری مشغول بود، الا من، که گوشه‌ای نشسته بودم و تماشای صرف محسوب می‌شدم. خواستم برگردم پیش حاج محمود شهبازی، که حاج همت مانع شد و گفت: تو، این وقت شب، داری کجا می‌روی؟ همین‌جا، پهلوئی ما بمان دیگر. گفتم:

باباجان، من که این‌جا کاری ندارم؛ یک سر می‌روم پیش محمود. گفت: حاج شهبازی الان درگیر هدایت گردان‌های خودش شده، بهتر است دور و بر او، بیخود شلوغ نباشد. در ثانی؛ من این‌جا دست تنها هستم. بمان که اگر لازم شد، در کار هدایت رادیویی گردان‌های محور ما، کمک حال من باشی. این شد که با اصرار حاج همت، گیر کردم و آن‌جا ماندم که ای کاش نمی‌ماندم.

ساعت از دوازده شب هم گذشته بود و وارد دقایق اولیه یکشنبه، دوم خرداد 1361 شده بودیم. من پیش حاج همت، در مقر «نصر 2؛ مانده بودم و آقای محمودزاده، در همان مقر جلویی فرماندهی محور عملیاتی سلمان، پیش حاج محمود شهبازی بود.

حاج محمود، در همان دقایق اولیه دوم خرداد، در خط شهید شد. خودم از لحظه‌ای دچار شک و ابهام شدم، که دیدم روی شبکه مخابراتی مرکز پیام «نصر 2؛ هیچ صدایی از حاج محمود شنیده نمی‌شود. عمده مکالمات آن محور را، یا مسعود نیک‌بخت با فرمانده گردان‌های محور سلمان انجام می‌داد، یا آقای محمودزاده. قدری که گذشت، حاج همت هم دلشوره پیدا کرد و گفت: عجیب است، حاج شهبازی با ما تماسی ندارد. من می‌روم ببینم کجا رفته.

از مقر «نصر 2؛ رفت سمت سنگر آقای شهبازی. دقایقی بعد که برگشت، دیدم با یک شتاب عجیبی از کنار من گذشت، رفت پای بی‌سیم و پشت به من، گوشی به دست، مشغول مکالمه با گردان‌های محور محرم شد.

فکر می‌کنم وقتی به آن‌جا رفتم، از شهادت محمود مطلع شد، منتها در مراجعت، چون دلش رضا نمی‌داد مرا در جریان بگذارد، دوید پشت بی‌سیم، که هم سر خودش را گرم کند، هم من برای سین‌جیم کردن او درباره حاج محمود، مجالی پیدا نکنم. به رغم این اوصاف، آن غبار کدورتی که چهره حاج همت را پوشانده بود و صدایش که قدری می‌لرزید، نشان می‌داد باید اتفاقی افتاده باشد.

به طور قطعی به شما می‌گویم؛ آن شب حاج محمود رفته بود بیرون سنگر خودش، یکی از زخمی‌های جامانده از ستون نیروهای گردان مسلم را که مدام از درد ناله می‌کرد، به عقب بیاورد، که موشک کاتیوشای دشمن کنار او به زمین اصابت کرد و درجا شهید شد. افراد حاضر در آن سنگر؛ به استثناء آقایان محمودزاده و نیک‌بخت، همگی بعدها شهید شدند. فریدون عبوضی شهید شد، اسماعیل شگری موحد شهید شد. سعید بادامی هم، آن شب عقب بود و در آن‌جا حضور نداشت.

دست آخر، دیدم آقای محمودزاده، وارد قرارگاه «نصر 2؛ شد. خیلی فرسوده به نظر می‌رسید. مرا صدا زد و گفت: بیا برویم سنگر بغل‌دستی، لازم است مطلبی را به تو بگویم. به زحمت از جا بلند شدم، عصاها را زدم زیر بغل و دنبال ایشان، رفتم داخل سنگری که مجاور سنگر حاج همت واقع شده بود. گفتم: در خدمت‌ایم.

او داشت همین‌طور مقدمه‌چینی می‌کرد که یک لحظه، حرفش را بریدم و گفتم: برادر محمودزاده، برای شهبازی اتفاقی افتاده؟ قدری مکث کرد و گفت: انگار مجروح شده. با خودم گفتم، اگر محمود زخمی شده بود که دیگر دادن خبر آن، به این همه مقدمه‌چینی نیاز نداشت. یک کلام، توی همان سنگر حاج همت، این آقا می‌گفت محمود مجروح شده و خلاص. این شد که گفتم: برادر محمودزاده، بگذار خیال تو را راحت کنم. سرشب که نماز مغرب و عشاء را با شهبازی خواندم، قشنگ مشخص بود او دیگر این‌جایی نیست. تمام وجودش رفته بود آن طرف پرده. من این مطلب را همان لحظات، با چشم خودم دیدم. پس این‌قدر خودت را عذاب نده، اگر شهید شده، راحت باش و همین را به من بگو. او گفت: بله؛ محمود شهید شده. پرسیدم: چطوری؟ گفت: کنار سنگرش، بر اثر انفجار کاتیوشا؛ در دم به شهادت رسید. گفتم: الان جسدش کجا است؟ گفت: تا چند دقیقه پیش، جسد را پتوییچ، گذاشته بودیم داخل سنگرش. بچه‌های امدادگر که آمدند، گفتیم سریع و بی‌سرودا، آن را به عقب تخلیه کنند.«

بدین‌ترتیب، روح پاک دانشجوی مسلمان پیرو خط امام، فرمانده محبوب سپاه استان همدان و سردار اسطوره‌ای محور عملیاتی سلمان از تیپ 27 محمدرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مهندس محمود شهبازی دستجردی با چشمانی دوخته شده به گلدسته‌های مسجد جامع خرمشهر، به آسمان‌ها پر کشید و جسم مطهرش در کنار خاکریز جبهه خین، آرام گرفت.

* در خانه خدا با محمود شهبازی آشنا شدم

حاج احمد متوسلیان در توصیف این هم‌رزم عارف و رشید خود گفته است: «برادر عزیزمان، شهید شهبازی، دانشجوی سال چهارم دانشگاه علم و صنعت تهران بود و رشته صنایع می‌خواند. مسئول سپاه استان همدان و فرمانده جبهه قراویز؛ در منطقه سرپل ذهاب بود. ایشان از اول جنگ در تمام سلسله عملیاتی که در جبهه غرب علیه ارتش عراق انجام می‌شد، حضور داشت و به جای این‌که توی دفتر فرماندهی سپاه استان بنشیند و پشت میزهای آن‌چنانی خودش را گم کند - چنان‌که متأسفانه بعضی‌ها خودشان را گم کردند - همیشه در جبهه بود و در حال جنگ؛ تا آن‌وقت که ما ایشان را برای تأسیس تیپ‌مان از سپاه درخواست کردیم.

البته آشنایی بیشتر ما باهم، برمی‌گردد به سفر مشترک ما به حج و زیارت خانه خدا. بعد هم اگر خوب به یاد داشته باشیم، حین طواف به دور خانه خدا بود که بنده، حاج آقا همت و ایشان، باهم وعده گذاشتیم و عهد کردیم که باهم کار کنیم.

وقتی که می‌خواستیم از غرب به جنوب بیاییم، از ایشان هم دعوت کردیم و ایشان هم به خوزستان آمد. در عملیات فتح المبین شرکت فعال داشت؛ چنان‌که در همین عملیات [الی بیت المقدس] هم حضور داشت. در عملیات فتح المبین، معاونت تیپ را بر عهده داشت و در این عملیات هم مسئولیت محور تیپ ما را عهده‌دار بود که در مرحله آخر عملیات، به شهادت رسیدند؛

ویژه‌نامه سی‌امین سالگرد فتح خرمشهر در گروه حماسه و مقاومت خبرگزاری فارس